

مقالاتی درباره زردشت و دین زردشتی

Essays on Zarathustra and Zoroastrianism, Jean Kellens, Translated and Edited by Profs
Doktor Skjærvø, Mazda Publishers, Costa Mesa, 2000, 131 pp.

ژان کلنز، در این کتاب مختصر و بسیار مفید، پنج مقاله درباره دین مزدیسنا عرضه کرده است. مترجم انگلیسی کتاب، که خود استاد ایران‌شناسی دانشگاه هاروارد است، در دیباچه کتاب انگیزه خود را از ترجمه این مقالات تسهیل کار دانشجویان انگلیسی زبان سالهای اول دانشگاه بیان کرده که می‌خواهند با ادبیات باستانی ایران آشنا شوند و میزان آشنایی آنها با زبان فرانسه در حدی نیست که بتوانند مقالات پیچیده کلنز را به آسانی درک کنند. آشکار است که هدف اصلی شرو و اشاعه افکار، به زعم شرو، تاز و شاید انقلابی کلنز است که بدانها اشاره خواهیم کرد.

نخستین مقاله درباره ویژگی‌های دین مزدیسنا در دوران باستانی (اوستایی) است. در این مقاله کلنز به نحوه برخورد سنتی با اوستا و نیز مشکلات ایران‌شناسان در شناخت و درک متون اوستایی پرداخته درباره ناهماهنگی بخشهای مختلف اوستا به لحاظ تاریخ سرایش آنها و روند آموزه‌ها و پیام آنها بحث می‌پردازد. به گفته او، گائاهها که قدیمترین قسمت اوستا است، به دلیل کوتاهی و دشواری متن نامشخص بودن بُعد زمانی و مکانی آن، به سختی فهم‌پذیر است. شاید بتوان گفت که این سروده حاوی انقلابی فکری و سلسله تشریفات مذهبی تازه‌ای در برابر مذهب دوره هند و ایرانی است. به نظر او، علت گمراه شدن بسیاری از ایران‌شناسان درباره مطالب گائاهها این است که می‌کوشند بر پایه سنت مزدیسنا، که ساخته و پرداخته دوره ساسانی است، زمان و مکان تصنیف آن را روشن سازند. از این رو کلنز همه سنت مزدیسنا را درباره زندگی زردشت، به ویژه بخشهایی از کتاب هفتم دینکرد که به شرح زندگی زردشت مربوط می‌شود، ساختگی می‌داند و معتقد است که در این متن نمی‌توان شواهد تاریخی یافت. به نظر کلنز، مفهوم گائاهها را باید خارج از سنت مزدیسنا و فقط با مطالعه و ترجمه صحیح این هفده سرود درک کرد. او یسنا را به سه دوره تقسیم کرده است که، به ترتیب زمان تصنیف عبارت‌اند از گائاهها، هپتنگهائی و بقیه یسنا.

کلنز با بررسی برخی واژه‌های مهم اوستایی اشکالات اوستاشناسان را در فهم این واژه‌ها یادآور می‌شود. به گفته او، تعالیم گائاهها نه درباره آخر زمان است و نه بیان ستیزه‌نیکی با بدی، بلکه صرفاً بیان تشریفات و مراسم دینی است. به نظر کلنز یسناها، بشتها و وندیداد (ویدوداد) بیانگر سه نوع مختلف دین

مزدیسناوند که هر یک نظام دینی متفاوتی را ارائه می دهند. وندیداد نمایانگر ثنویت (Dualism) ساسانی است، ولی در این متن مباحث مربوط به مراسم و تشریفات به دورانی کهنتر می رسد. یشتها نمونه چندخدایی (Polytheism) دین مزدیسناست که در آن، برخلاف وندیداد، فقط با اهورامزدا و اهریمن سر و کار نداریم، بلکه ایزدان دیگر مانند اناهید، بهرام، میترا و برخی از خدایان هند و ایرانی نیز در کنار اهورامزدا و گاهی هم‌رتبه با او (مثل میترا) پرستش می شوند. کلتر معتقد است که این قسمت از اوستا تقریباً هم‌زمان با کتیبه‌های هخامنشی نوشته شده است. اگر نظر او درست باشد، یشتها مدرک مهمی برای شناخت دین هخامنشیان است. به گفته کلتر، یشتها قدیمتر از یسناهاست، زیرا یسناها (بجز گائاهها) برای مراسم مذهبی سروده شده و متن آن به علت اشکالات دستوری، بسیار نامفهوم است.

نویسنده در قسمت دوم مقاله می گوید از آنجا که قسمت‌های مختلف اوستا در دوران گوناگون سروده شده‌اند، ایران‌شناسان دربارهٔ یکتاپرستی یا ثنویت یا چندخدایی دین کهن مزدیسنا اتفاق نظر نداشته و ندارند. کلتر پس از بررسی نظریه‌های آنها، به این نتیجه می رسد که در اوستا نظام چندخدایی متناظر دیده می شود.

مقاله دوم دربارهٔ دین هخامنشیان و، در واقع، خطابهٔ کلتر در کنفرانسی است که در ۱۹۷۸ برگزار شده است. او با این نظریه مقاله خود را آغاز می کند که امروزه بیشتر ایران‌شناسان بر این باورند که زردشت چند صد سال قبل از هخامنشیان می زیسته است. نویسنده دربارهٔ ارتباط دین مزدیسنا با مذهب هخامنشی سه احتمال را در نظر می گیرد: اولین احتمال این است که دین مزدیسنا، در دوران هخامنشی، در سراسر ایران رواج داشته است. دوم آنکه، مقارن ظهور هخامنشیان، این دین به فراموشی سپرده شده است. و سومین احتمال اینکه به صورت تحریف شده در زمان هخامنشیان رواج داشته و با مذاهب و باورهای هند و ایرانی متفاوت بوده است. به نظر کلتر، احتمالات دوم و سوم پذیرفتنی نیست.

یکی از پرسشهای مهم ایران‌شناسان این است که آیا هخامنشیان زردشتی بوده‌اند یا نه. به نظر کلتر، ایران‌شناسان هنوز اصطلاح زردشتی را به درستی توصیف نکرده‌اند؛ اما چنان دربارهٔ آن سخن می گویند که گویی همهٔ مطالب و پیغامهای گائاهها روشن است. او می گوید تا زمانی که گائاهها را به درستی درک نکرده‌ایم و دستورات و نظام دینی آن را خوب نفهمیده‌ایم، چگونه می توانیم آن را با دین مزدیسنا در دورهٔ هخامنشی مقایسه کنیم.

کلتر معتقد است که نادیده گرفتن زردشت در مقام پیامبر مزدیسنا به شناخت این دین کمک شایانی می کند. به نظر او، خود زردشت مانعی برای شناخت این دین است، زیرا می توان احتمال داد که شخصی به نام زردشت وجود تاریخی نداشته و ساختهٔ خیال پردازان باشد. بدون زردشت، می توان اوستا را به صورت متنی که از دوران هند و ایرانی تا دورهٔ ساسانی در حال تحول بوده است مطالعه کرد و لازم نیست که برای آن آغاز یا پیامبری در نظر گرفته شود. دین هخامنشی از نخستین شواهد تجلی دین مزدیسنا در ایران است. برای شناخت آن، لازم نیست که به بخشی از اوستا تکیه کنیم.

مقاله سوم دربارهٔ زردشت و اوستای باستانی (گائاهها و یسنا هپتنگهائی) است که در قالب چهار سخنرانی در کلتر دوفرانس عرضه شده و سپس به صورت کتابچه‌ای به چاپ رسیده بود. چهار بخش این مقاله عبارت است از: ۱. تاریخ متن اوستا؛ ۲. خدایان؛ ۳. سرودها؛ و ۴. مردان. در بخش اول، کلتر دربارهٔ

زمان کتابت گائاه‌ها و تاریخ نسخه‌ها و اشکالات این ترجمه‌ها سخن گفته است. او گوشزد می‌کند که تنها زمانی مفهوم گائاه‌ها را می‌فهمیم که دستور زبان آن را به درستی بدانیم و کمتر به اینکه پیغام زردشت چه بوده پردازیم. نویسنده در بخش دوم، که به بحث دربارهٔ امشاسپندان اختصاص دارد، به این نتیجه می‌رسد که در زمان گائاه‌ها هنوز شمار دقیق امشاسپندان مشخص نبوده است. فقط می‌توان گفت که یک گروه خدایان سه گانه وجود دارند که عبارت‌اند از اشه و هومنه و ارمایتی. ولی در دورهٔ یسنا هپتنگه‌ایتی فهرست امشاسپندان ثابت و مشخص می‌شود. کلنز در بخش سوم دربارهٔ سرودهای دینی سخن می‌گوید و مفهوم آنها را در این می‌بیند که اهورامزدا، سنت و پیروان او نماد سرودها و تشریفات صحیح و راه درست‌اند و در مقابل آنها، گروهی (دروجان) است که کلنز احتمال می‌دهد در رأس آن خدایی (دیوی) باشد به نام جم (جمشید) که، به سبب ضدیت با سنتهای اهورایی، در گائاه‌ها سرزنش شده است. آخرین بخش این مقاله به بحثهای جنجالی کلنز دربارهٔ شخصیت‌های مذکور در گائاه‌ها اختصاص دارد. کلنز، روایت مربوط به فرمانروایی کی گشتاسپ (ویشتاسپ) را ساخته و پرداختهٔ دوران بعدی می‌داند و معتقد است که او فرزند زردشت بوده است. همچنین او زردشت را سرایندهٔ گائاه‌ها نمی‌داند و معتقد است که گائاه‌ها سرودهٔ یک شخص نیست، بلکه بیانگر دیدگاه‌های دینی یک گروه است. کلنز می‌گوید درست است که باید کسی این افکار جدید و سروده‌ها را عرضه می‌کرده، ولی این شخص ممکن است گشتاسپ باشد، نه زردشت. همچنین کلنز احتمال می‌دهد که شاید ما با دو فلسفه و بینش مختلف (گائاهایی و هپتنگه‌ایتی) رو به رو باشیم که تقریباً همزمان وجود داشته‌اند. به گفتهٔ نویسنده، اوستای جدید گویا بیشتر محصول اندیشه‌های سراینده‌گان یسنا هپتنگه‌ایتی است تا سراینده‌گان گائاه‌ها.

مقالهٔ چهارم مشتمل است بر مباحثی دربارهٔ جم (جمشید) و مسئلهٔ مرگ. می‌دانیم که در ودای هندی، یاما (جم) پادشاه دنیای مردگان است؛ در حالی که در ایران چنین نیست و او نخستین پادشاه زندگان محسوب می‌شود. سپس کلنز دربارهٔ «پل چینونت» (گذرگاهی برای رسیدن به بهشت) می‌گوید چینونت نام موجودی است و واژهٔ پهلوی چین و فارسی چیدن به معنی «جمع کردن» و معنی مهمتر «روی هم چیدن» از آن مشتق شده است. پس پل چینونت «پل روی هم چیده شده» معنی می‌دهد یا سازندهٔ پلی که می‌توان او را جم فرض کرد. از این رو، شاید جم در دنیای ایرانی نیز نقش راهنمای مردگان به دنیای دیگر را داشته است.

مقالهٔ آخر به نقش تشریفات مذهبی در دین مزدیسنا اختصاص دارد. در این مقاله کلنز به خوبی نشان می‌دهد که در اوستا کلماتی مانند اشا (Aša)، ماگا (Maga-) و مینو (maniiu-) برخلاف تصور، رابط مستقیمی با تشریفات مذهبی دارد. شروو، در پایان کتاب، فهرستی از مقالات چاپ شدهٔ کلنز را ارائه داد است.

به نظر من، مقالهٔ اول و دوم کتاب برای شناخت دین مزدیسنا و اوستایی و هخامنشی بسیار مهم است. کلنز به درستی گوشزد می‌کند که اوستا را نباید در قالب یک کتاب یا متن یکپارچه بررسی کرد. زیرا هر یک از بخشهای آن نمایانگر دین مزدیسنا در یک مقطع فکری و زمانی خاص است. اگر سعی کنیم همهٔ این سرودها را با توجه به پیوندشان با یکدیگر تحلیل کنیم، به بیراهه خواهیم رفت. به نظر من، از آنجا که از محتوای گائاه‌ها آگاهی اندکی در دست است، نمی‌توان - همان‌طور که کلنز گوشزد کرده است -

درباره دین مزدیسنا با قاطعیت اظهار نظر کرد. بدین ترتیب، برخی از دیدگاههای خود کلنر را نیز می‌توان به باد انتقاد گرفت:

برخی از آرای تازه نویسنده در مقاله سوم پذیرفتنی می‌نماید، اما این نظر او که گشتاسپ فرزند زردشت بوده جای تأمل دارد و، از این گذشته، نباید تنها با استناد به یکی از بندهای یسن ۵۳ همه سنت مزدیسنا را نادیده گرفت، بلکه می‌توان توضیح داد که این سنتها چگونه ساخته شده‌اند. به نظر کلنر، امکان دارد که هیچ یک از شخصیت‌های مذکور در گائاه‌ها شخصیت‌های واقعی تاریخی نباشند. اما برای اثبات یا رد این نظر مدارک و شواهد کافی در دست نیست. درباره گائاه‌ها و هپتنگهای می‌توان پذیرفت که اختلافی بین آنها وجود دارد و اوستای جدید (یشتها) شاید بیشتر از روایت‌های هپتنگهای الهام گرفته باشد تا گائاه‌ها.

دیدگاه‌های کلنر در آخرین مقاله کتاب تأمل برانگیز است. از آنجا که فهم مطالب گائاه‌ها بسیار دشوار می‌نماید، ممکن است دیدگاه‌های نویسنده به برداشتهایی صرفاً شخصی تنزل یابد. آنچه کلنر درباره تشریفات مذهبی می‌گوید تا جایی درست است که نشان‌دهنده سنت هند و ایرانی است و تشریفات مذهبی در آن نقش بسیار دارد. اما پذیرفتن این دعوی که محتوای گائاه‌ها، چیزی نیست جز تشریفات مذهبی، بسیار دشوار است. «رویکرد معنوی» به گائاه‌ها، که کلنر و شروو آغازگر آن بودند، حامیانی چون استنلی اینسلر و استاد هانس پتر اشمیت و مارتین شوآرتز داشت. بعدها هومباخ نیز در این رویکرد به کلنر و شروو پیوست. اما نظر این سه تن تا جایی درست است که تشریفات و مراسم دینی را بخش مهمی از سنت هند و ایرانی و ودایی-اوستایی می‌داند و تأکید می‌کند که باید دین مزدیسنا را در این سنت مطالعه کرد، نه سنت سامی (یهودیت و مسیحیت). به نظر من، گائاه‌ها را می‌توان با اوپانیشاده‌ها، که مرحله نوبی در باورها و معنویت هندوان است، مقایسه کرد. با این تفاوت که در ایران زردشت بسیار زودتر به این مرحله رسیده و دیگر گونیهایی را در فرهنگ و سنت هند و ایرانی رایج پدید آورده است. توضیح بیشتر آنکه در ایران برخلاف هند، از آغاز، زردشت انقلابی معنوی بر ضد سنت هند و ایرانی برپا کرد و پس از زردشت، پیروان او آموزه‌هایش را سامان دادند (دوره یسنا هپتنگهایتی). اما در دوره اوستای جدید (یشتها) سنت هند و ایرانی که همچنان رواج داشته، در قالب نظام چندخدایی دیگر بار اهمیت می‌یابد. در حالی که در هند دوره وداه‌ها، رویکردهای معنوی و فلسفی وجود نداشته و در دوره‌های بعدی براهمنه (Brāhmana) و آرنیکه (Āranyaka) بودند که نظام فکری هندی را دگرگون کردند و هزار سال طول کشید تا این نظام فکری در اوپانیشاد (۵۰۰ قبل از میلاد) به صورت آیینی فلسفی و معنوی تجلی یافت.

در پایان باید گفت که کتاب کلنر برای شناخت دین مزدیسنا بسیار مهم است و مطالعه آن بسیار سودمند؛ هر چند با نظریه‌های او موافق نباشیم. باید از شروو قدردانی کرد که کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده است. کوشش دکتر جباری، مدیر انتشارات مزدا، نیز شایان تحسین است که در زمان رکود نسبی مطالعات ایران باستان در خارج از ایران، جزو معدود ناشرانی است که آثار مربوط به دوره قبل از اسلام را منتشر می‌کنند.

میراث تاریخی و فرهنگی آسیای میانه

The Heritage of Central Asia, From Antiquity to the Turkish Expansion, Richard N. Frye, Princeton Series on the Middle East, Princeton: Markus Wiener Publishers, 1996 (Second Printing 1998), iv+264 pp., 21 figs., 6 appendices, maps, Index, ISBN 1-55876-111-X.

ریچارد نلسون فرای، حنی، برای خوانندگان فارسی‌زبان نوشته‌های تاریخی و فرهنگی، نامی آشناست. پیش از این چند نوشته دیگر از وی به فارسی ترجمه شده و در اختیار خوانندگان ایرانی قرار گرفته است. در این میان شایسته است نخست از کتاب ارزشمند *The Heritage of Persia* (میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۴۴)، و سپس از *Bukhara: The Medieval Achievement* (بخارا: دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۴۸)، و در کنار آنها از *The Golden Age of Persia* (عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۵۸) یاد کنیم. از میان دیگر نوشته‌های بسیار ارزشمند فرای - که به تازگی به فارسی ترجمه شده است - باید به *The History of Ancient Iran* (تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۸۰) اشاره کرد. اما در نوشته حاضر ما تنها به معرفی یکی از جدیدترین نوشته‌های وی، میراث آسیای میانه، از روزگاران دیرین تا چیرگی ترکان، خواهیم پرداخت. فرای با تألیف این کتاب در حقیقت خطر کرده است؛ مبحث تاریخ و فرهنگ باستانی آن خطه از آسیای وسطی که، به درست یا غلط، «آسیای میانه» نامیده می‌شود، مبحث بسیار پیچیده‌ای است؛ نه به دلیل ساختار خود موضوع، بلکه به علت اغراضی سیاسی که در دو سده اخیر در این ناحیه مطرح بوده است. «آسیای میانه» یا «آسیای مرکزی» خود بیشتر اصطلاحی سیاسی است تا یک اصطلاح دقیق جغرافیایی؛ این ناحیه از لحاظ جغرافیایی تعریف روشنی ندارد، به این علت که در جغرافیای واقعی و طبیعی مرزبندی‌های مشخصی ندارد. از لحاظ تاریخی و جغرافیای تاریخی «آسیای میانه» نامی کم‌سابقه و نوپدید است، در هیچ متن تاریخی یا جغرافیای تاریخی متقدم در مشرق‌زمین این اصطلاح دیده نمی‌شود؛ «آسیای میانه» همانند «شرق دور»، «شرق نزدیک» یا «خاور میانه» اصطلاحی غربی است؛ اصطلاحی است از سنخ واژه‌هایی که غربیان برای نامیدن سرزمینهای شرقی وضع کرده‌اند تا آنها را دسته‌بندی کنند و بهتر بشناسند؛ «دور» یا «نزدیک» در این تعابیر در حقیقت نشان دهند بُعد مسافت آن سرزمینها با مغرب‌زمین است.

نام تاریخی و جغرافیای تاریخی این ناحیه از گذشته‌های دور خراسان و فرارودان (ماوراءالنهر بعدی) بوده و، پس از غلبه ترکان، ترکستان نامیده شده است. خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، در تمامی تاریخ خود همواره بخشی از سرزمینهای ایرانی بوده است؛ بخشی از ایران شرقی یا حتی ایران ایرانی، چرا که ایرانیان از این ناحیه به لبه غربی فلات ایران مهاجرت کردند و پیش از آن موطن آنان همانا «آسیای میانه» بود.

این عجیب نیست که در کهنترین نوشته ایرانی، که همانا دین‌نشت زردشتی گری - اوستا - باشد، حتی نام یکی از ایالات ماد و پارس در میان نیست و سراسر متن اوستا پُر است از نامهای ولایات آسیای میانه که «ایران» خود آنجا بوده است.

اما در چند سده اخیر، و به ویژه پس از افول قدرت صفویان، سرزمینهای خراسان بزرگ و ماوراءالنهر از ایران جدا شد. روند ترک نشین شدن این ناحیه هم، که از مدتی پیش از آن اوج گرفته بود، تقریباً تکمیل شد و ترکستان نام گرفت. بعدها نیروی رو به رشد امپراتوری روسیه این ناحیه را تصرف کرد و جدایی آن از دیگر سرزمینهای ایرانی قطعیت یافت. تا اینکه در دو سده اخیر روسیه تزاری، و جانشین آن اتحاد جماهیر شوروی، در آسیای میانه با موج نوخاسته ملی گرایی مواجه شد؛ این ملی گرایی متوجه ریشه های تاریخی و فرهنگی این ناحیه بود که آبشخور آنها بی تردید چیزی نبود بجز فرهنگ ایرانی. بدین سان، مبارزه روسیه تزاری و روسیه سوسیالیستی بر ضد ملی گرایی در آسیای میانه تا حدود زیادی می بایست بر مبارزه با نفوذ فرهنگ ایرانی در این سامان متمرکز می شد. از این رو، به ناگاه، در جغرافیای فرهنگی آسیای میانه نامیده شد تا «ایران شرقی» (در متهای تاریخی فرانسوی بدان «ایران خارجی» می گویند) یا «ترکستان» نام نداشته باشد. دانسته نیست که کدام مرز واقعی جغرافیای فرهنگی یا تاریخی خراسان ایرانی را از «آسیای میانه» متمایز می سازد.

با این حال، در مجامع علمی هر گاه سخن از ایران و تاریخ ایران در میان می آمد، منظور ایران (کنونی)، افغانستان و «آسیای میانه» شوروی پیشین بود. دستگاه فرهنگی شوروی تلاش بسیار به خرج داد تا برای آسیای میانه هویتی جدای هویت ایرانی بتراشد. همایشها برپا شد، کتابها نوشته شد و دست آخر ماحصل تمام آن فعالیت های علمی باز این بود که شناخت تاریخ و فرهنگ «آسیای میانه»، بدون در نظر گرفتن ریشه های ایرانی آن و پیوند ناگسستنی آن ناحیه با اقلیم بزرگ ایران تاریخی و فرهنگی، ناممکن است؛ و این دیدمان به بهترین وجهی، در مجموعه بزرگی که به سرپرستی سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد (UNESCO) با نام *History of Civilizations of Central Asia* (تاریخ تمدنهای آسیای میانه) درباره تاریخ این ناحیه ترتیب داده شده است، دیده می شود.

دقیقاً به دلیل همین مسائل و مشکلات سیاسی و غیر علمی است که، به گمان ما، فرای با تألیف این کتاب خطر کرده است؛ آشکار است که فرای از دیدگاه علمی «ایران شناس» است. او ایران شناسی است که اینجا و آنجا خویشتن را «ایران دوست» هم لقب داده است. این ایران شناس ایران دوست در باب تاریخ پاره ای از پیکر فرهنگ ایرانی که آسیای میانه اش نامیده اند چه نوشته است؟

در مقدمه کتاب (ص ۹-۳)، فرای تلویحاً همین مسائل و مشکلات را با خواننده خود در میان می نهد. ایران شرقی روزگاران دور، اینک مسکن ازبکان، ترکمنان، قرقیزان، قزاقان و تاجیکان است و در این میان تنها تاجیکان مردمانی ایرانی تبار و ایرانی زبان به شمار می آیند؛ ترکان در سرزمینهای پیشین ایرانیان مستقر شده اند و دیرزمانی است که آن جای را ترکستان می خوانند. به هر روی، چنین به نظر می رسد که فرای شجاعانه کتاب خود را وقف این مهم کرده که نشان دهد ترکستان همیشه ترکستان نبوده است؛ کتاب فرای میراث فرهنگی سرزمینهای خراسان بزرگ و فرارودان را از گذشته های دور تا آغاز چیرگی ترکان روشن می سازد.

فصل نخست کتاب، «اوضاع و احوال جغرافیایی» (ص ۲۷-۱۳) نام گرفته است؛ در این فصل، فرای بنا بر سنت معهود خویش در تاریخ نویسی، با جغرافیا آغاز می کند، همان چیزی که وی آن را «زمینه

باستانی ایران او هم دیده بودیم؛ و چه راست می گوید فرای که، بدون دانستن جغرافیا و بدون شناختِ بستر جغرافیایی تحولات تاریخی، تاریخ خود یکسره بی معنی جلوه می کند. در این فصل، فرای توصیف نسبتاً روشنی از جغرافیای فرارودان (ماوراءالنهر) عرضه می کند و بسی صریح از رابطه ناگستنی این سرزمین با ایران زمین سخن می گوید.

در دومین فصل کتاب، «مردمان، زبانها، آداب و رسوم، و باورها» (ص ۴۹-۳۱) فرای به توصیف انسان شناختی کهنترین ساکنان آسیای میانه می پردازد. از تبار و از زبان آنها می گوید و از آداب و رسوم و باورهایشان. در پایان این فصل، بی آنکه نویسنده با تأکیدهای بیجا و تکرارهای زاید سعی کند خواننده را متوجه این مهم سازد که ساکنان باستانی آسیای میانه که بوده اند، خود به روشنی آشکار می شود که، بنابر دانش تاکنون، دیرینه ترین مردمان ناحیه همانا هند و ایرانیها و، سپس، فقط ایرانیها بوده اند.

فرای، برای نمایش این واقعیت انسان شناختی، داده های زبان شناختی و یافته های باستان شناختی را در کنار هم می نهد و می کوشد که با استفاده از همه آگاهیهای امروزی دورنمایی واضح از گذشته مردم شناختی ناحیه ترسیم کند. کار او حسن بزرگ دیگری هم دارد و آن استفاده وسیع وی از منابع باستان شناسی، شرق شناسی و ایران شناسی روسهاست؛ بیشتر این منابع به زبان روسی نوشته شده و به همین دلیل دامنه استفاده از آنها بسی محدود است، اما فرای که - گویا - روسی را نیک می داند، برای خواننده کتاب خود، انبوهی از آگاهیها را عرضه داشته که در کمتر نوشته مشابهی یافت می شود.

در فصل سوم کتاب، که «پیش از تاریخ» (ص ۶۳-۵۳) نام دارد، فرای بحث خود را بر باستان شناسی پیش از تاریخ ناحیه متمرکز می کند. این فصل تا حدودی مکمل فصل پیشین است و در آن فرای کوشیده شواهدی هر چه بیشتر از پیش از تاریخ باستان شناختی آسیای میانه را فراروی مخاطبان کتابش قرار دهد. شاید بتوان گفت که در کنار فصل دوم کتاب که به «پیش از تاریخ» زبان شناختی آریاییان آغازین می پردازد، این فصل، وقف باستان شناسی آریاییان آغازین در آسیای میانه شده است. جالب اینکه، از دیدگاه منبع شناسی، نویسنده از جدیدترین نوشته های مرتبط با موضوع کار خویش آگاه است، برای مثال در یادداشت های همین فصل سوم، که به سال ۱۹۹۶ منتشر شده است، او از کتاب بسیار مهم بانوی دانشمند روس کوزمینا (E. E. KUZMINA) به نام «Откуда пришли индоарии? (هند و آریاییان از کجا آمدند؟) یاد می کند که فقط دو سال پیش از این کتاب و در ۱۹۹۴ در مسکو به چاپ رسیده است.

فصل چهارم «کیش زردشت» (ص ۷۴-۶۷) نام گرفته است. در این فصل، فرای، بی آنکه به مناقشات مربوط به کهنترین عهد دین زردشتی در آسیای میانه دامن زند، می گوید که ایرانی تباران و ایرانی زبانان فرارودان را آیینی کهن بوده است و این آیین سپس با روند اصلاحات دینی زردشت در هم آمیخته و به گونه کیش زردشتی نمایان شده است. همچنین او در این فصل اشاراتی به تاریخ اسطوره ای ناحیه دارد و از سلاله های پیشدادیان و کیانیان یاد می کند.

با ورود به پنجمین فصل کتاب، «تمرکزگرایی هخامنشی» (ص ۹۶-۷۷)، دوران تاریخی آغاز می شود از تاریکی پیش از تاریخی خارج می شویم. اما در این فصل فرای فقط و فقط از کلیات داستان حضور هخامنشیان در آسیای میانه می گوید. صد البته، ساختار کتاب و اهداف نویسنده امکان تفصیل بیشتر را بد نمی داده است؛ ولی برای خواننده ایرانی که دوره هخامنشی را همچون دوره اوج اعتلا و استیلا

ایرانی تباران و ایرانی زبانان در آسیا می شناسد، این فصل اندکی ابرمی نماید. به ویژه اینکه مبحث روابط ایرانیان غربی (مادها و پارسها) با ایران شرقی (خراسان و ماوراءالنهر) یکی از پیچیده ترین موضوعات پژوهشی تاریخ ماد و هخامنشی به شمار می آید.

ششمین فصل کتاب «اسکندر و میراث هلنی مآبی» (ص ۹۹-۱۰۸) عنوان دارد. در این فصل، فرای به سراغ داستان اسکندر می رود؛ هر چند که او هرگز از «اسکندر بزرگ» (Alexander the Great) سخن نمی گوید و همه جا فاتح مقدونی را به سادگی فقط «اسکندر» می خواند، اما کماکان از خلال نوشته های او و در لابه لای سطور کتاب، خواننده لحن تحسین آمیز نویسنده نسبت به قهرمان غربیان را درمی یابد. به ویژه، توجه کنید که فصل ششمی که مخصوص اسکندر است - یا دوران کوتاه پادشاهی او - از لحاظ حجم چگونه با فصل پنجمی که در باب تاریخ ۲۲۰ ساله هخامنشیان است پهلو می زند.

فصل هفتم کتاب به «یونان و باختریان و پارتیان» (ص ۱۱۱-۱۱۸) می پردازد و به جانشینان فاتح مقدونی. این واقعیت که تاریخ ایران، به معنی وسیع خود، با تاریخ آسیای میانه یگانگی دارد در این فصل به خوبی دیده می شود. خواننده ایرانی کتاب فرای، البته بحق، توقع دارد که در این فصل بسی بیش از اینها از خاستگاه آسیای میانه ای پارتیان و اشکانیان بشنود، اما دریغ...

در فصل هشتم، «دوره چادر نشینان» (ص ۱۲۱-۱۳۰)، نویسنده به اقوام کوچنده و مهاجر و مهاجم دشتهای اوراسیا می پردازد و از سکایان و پادشاهی محلی آنان، و از یونانچی ها و دیگر قبایل کمتر شناخته ناحیه سخن می راند. اما کماکان با ابرام و اصرار از فحواي نوشته های او درمی یابیم که این چادر نشینان هم همگی مردمانی ایرانی تبار و ایرانی زبان در آسیای میانه اند.

در فصل نهم، فرای از «کوشانیان فراموش شده» (ص ۱۵۰-۱۳۳) و پادشاهی آنان در مرزهای شرقی ایران اشکانی و ساسانی می گوید. دانش روزگار ما - به روشنی - نشان داده که کوشانیان نه مردمانی آنیرانی، که آنان نیز از ایرانی تباران و ایرانی زبانان خراسان بزرگ و ماوراءالنهر بودند که موفق شدند در خلأ موجود ناشی از نبود یک قدرت مرکزی نیرومند، پادشاهی محلی خود را در افغانستان کنونی و نواحی مجاور آن بسط دهند؛ اما متأسفانه مغرضان، در چند دهه گذشته، از کوشانیان و تاریخ آنان بیشترین سوءاستفاده های شبه علمی، غیر علمی و ضد علمی را کرده اند. در زمانی که سیاست روز اقتضا می کرد و می کند که پیوندهای ناگستنی سرزمینهای وسیع خراسان بزرگ و ماوراءالنهر (افغانستان و آسیای میانه کنونی) با فرهنگ ایرانی کتمان شود، کوشانیان هم «شاهنشاهان افغانستان» (۱۴) نام می گیرند؛ شاهنشاهان افغانستانی که در تمام این دوران دشمن خونین کشور فارس (ایران اشکانی و ساسانی) بوده است! بدین سان تلاش می شد و می شود تا از برای همسایه نزدیک ما - افغانستان - از دیرینه ترین روزگاران هویتی غیر ایرانی و ضد ایرانی دست و پا کنند و از جدایی و دشمنی دیرینه آن سامان با ایران روایت کنند.

در کتاب فرای چنین کژفهمیهایی جایی ندارد، اما او در مخالفت با این تفکرات هم چیزی ننوشته است.

دهمین فصل کتاب «راه ابریشم» (ص ۱۵۷-۱۵۳) است. در این فصل کوتاه، فرای فقط اشارت وار چند کلمه ای از تجارت ابریشم و نامه های سُغدی سخن می گوید و از راهی میان چین و امپراتوری روم. از مطالب این فصل تنها یک پرسش - ولی یک پرسش بسیار بسیار مهم و اساسی - به میان می آید:

میان نیامده است؟ چرا «راه ابریشم» را ایرانیان و شرقیان نمی‌شناسند و فقط غربیان از آن باخبرند؟ در توضیح باید افزود چنانکه از منابع تاریخی و باستان‌شناختی برمی‌آید، چنین شاهراه بازرگانی از گذشته‌های بسیار دورتر هم وجود داشته است، ولی هرگز نزد شرقیان «راه ابریشم» نام نداشته است. در دوران اسلامی، با عنایت به اینکه این شاهراه تاریخی مسیر اتصال بغداد (دارالخلافة) با خراسان بود، در متون جغرافیایی «شاهراه خراسان بزرگ» نام گرفت.

عنوان فصل یازدهم «شرق بودایی» (ص ۱۶۶-۱۶۱) است. در این فصل، نویسنده از ترکستان شرقی و نفوذ آیین بودایی در این سامان سخن به میان می‌آورد. او می‌کوشد، با ارائه شواهد دین‌شناختی و زبان‌شناختی، روند رسوخ آیین بودایی را در ناحیه مشخص کند، فصل یازدهم با تمامی کوتاهی خود بس گویاست.

در فصل دوازدهم، «بازگشت چادر نشینان» (ص ۱۸۲-۱۶۷)، نویسنده از آگاهی‌های تاریخی، داده‌های زبان‌شناختی و یافته‌های باستان‌شناختی یاد می‌کند که جملگی حاکی از آن‌اند که آرام آرام یک تغییر بزرگ قوم‌شناختی در شرف وقوع است؛ این بار آن کوچ‌نشینانی که بازگشته‌اند ایرانی‌تبار و ایرانی‌زبان نیستند، بلکه ما برای نخستین بار در تاریخ ناحیه با عناصر زبانی اورال-آلتایی روبه‌رویم: صحبت بر سر هپتالیان است، هونهای هپتالی ...

فصل سیزدهم «دنیای بازرگانی سُغدیها» (ص ۱۹۸-۱۸۵) نام دارد. در این فصل، فرای داستان بازرگانان ایرانی‌تبار و ایرانی‌زبان سرزمین سُغد را بازمی‌گوید. آنانی که در سایه تسلط بر بازرگانی، در مسیر میان شرق آسیا و غرب آن، از مرزهای چین و ماچین تا مرزهای روم و بیزانس منادیان فرهنگ، دین و زبان ایرانی بودند. عنوان فصل چهاردهم «خلیفه و خاقان» (ص ۲۱۸-۲۰۱) است. فرای، در این فصل، از برافتادن شاهنشاهی ایران ساسانی و در آمدن اعراب مسلمان به فلات ایران و تاختن آنان به سوی شرق و رسیدنشان به آسیای میانه روایت می‌کند. او از برخورد بین دنیای ایرانی-ترکی آسیای میانه با دنیای تازه‌مسلمانان آسیای غربی، با عنوان نمادین خلیفه و خاقان، یاد می‌کند.

«وحدت ایرانی-اسلامی» عنوان فصل پانزدهم کتاب (ص ۲۳۲-۲۱۹) است. فرای در این فصل از پدیده‌ای می‌گوید که پیش از این در دو کتاب قبلی خود (عصر زرین فرهنگ ایران و بخارا: دستاورد قرون وسطی) مفصلاً درباره‌اش سخن گفته بود. چنانکه پیداست، فرای هیچ فصلی را در تاریخ آسیای میانه به ساسانیان اختصاص نداده است. زیرا، در دوره ساسانی، ایران شرفی تقریباً به راه خود رفت و از ایران غربی کناره گرفت. نرم نرم، فوج فوج نورسیدگان ترک‌زبان در این سامان مستقر شدند و خاقانات ترک را پی افکندند. شهرهای بزرگ ایرانی خراسان، مانند سمرقند و بخارا، رفته رفته به سرزمینهای ترک‌کان تبدیل می‌شد؛ اما آمدن اعراب و لشکر کشیهای مسلمانان به آسیای میانه ترک‌کان را موقتاً به عقب راند و روند ترک‌سازی آسیای میانه را کند کرد. تا جایی که در عصر زرین فرهنگ ایرانی و نوزایش ایرانیان، اوج شکوه ایرانیگری در ایران شرقی به وقوع می‌پیوندد، نه در ایران غربی. سمرقند و بخارا و مرو و ... شهرهای بزرگ ایران سده‌های نخست دوران اسلامی می‌شوند. ساسانیان از این خطه برمی‌خیزند، ابن سیناها و ابوریحانها، رودکی‌ها و فردوسی‌ها در این ناحیه نامدار می‌گردند ...

فصل شانزدهم و فصل پایانی کتاب «زایش امروز» (ص ۲۳۹-۲۳۳) نام دارد. مقصود فرای از این عبارت، در واقع، اشاره به آغاز روندی در تاریخ آسیای میانه است که آسیای میانه امروزی را پدید آورده

است. این روند همانا آمدن ترکان و استقرار و استیلای آنان در این سامان است. فرای کتابش را با چیرگی ترکان در ایران شرقی پایان می‌بخشد.

کتاب میراث آسیای میانه، از روزگاران دیرین تا چیرگی ترکان، ۶ پیوست دارد، به شرح زیر:

پیوست یکم، «منابع مکتوب» (ص ۲۴۱-۲۴۲)؛

پیوست دوم، «نامهای جغرافیایی» (ص ۲۴۳-۲۴۵)؛

پیوست سوم، «حکام محلی بخارا و سمرقند» (ص ۲۴۶)؛

پیوست چهارم، «خدایان سُغد» (ص ۲۴۷)؛

پیوست پنجم، «زبانهای آسیای میانه» (ص ۲۴۸-۲۵۰)؛

پیوست ششم، «مسکوکات باستانی ماوراءالنهر» (ص ۲۵۱-۲۵۲).

نمایه کتاب، در ۱۱ صفحه، راهنمای کارآمدی است در شناخت محتوای آن؛ این نمایه مختصر تنظیم شده و از حواشی زاید تقریباً خالی است.

کار شایسته فرای را در باب تنظیم علمی کتاب باید ستود. هر چند که میراث آسیای میانه، از روزگاران دیرین تا چیرگی ترکان هرگز کتاب پژوهشی و تخصصی محسوب نمی‌شود و فقط گردآوری کاملی از میراث فرهنگی ایرانی آسیای میانه است، آراستگی و پیراستگی کتابی علمی را داراست. فرای خواننده خود را خسته نمی‌کند؛ به هدف کتاب سخت وفادار است؛ حاشیه نمی‌رود. در شانزده فصل، به ایجاز کامل، دورنمای فرهنگ و میراث فرهنگی ناحیه را ترسیم می‌کند.

منابع و مآخذ، و یادداشتهای فصول این کتاب بسیار هوشمندانه و هوشمندانه تنظیم شده و از این بابت باید به ویراستاران و آراستاران کتاب آفرین گفت، در اینجا فهرستی از همه منابع موجود قطار نشده، بلکه فقط منابعی که برای خواننده واقعاً سودمند است آمده است.

در پایان، خواندن این کتاب موجز و پرمغز را به تمامی علاقه‌مندان به گذشته باستانی فرهنگهای ایرانی در خراسان بزرگ و فرارودان توصیه می‌کنیم. امید است صاحب همتی این کتاب ارزشمند را هر چه زودتر به فارسی ترجمه کند تا فایده آن دوچندان شود.

مهرداد ملکزاده

سازمان میراث فرهنگی کشور

مجموعه مقالات دیوید نیل مکنزی

Iranica Diversa, D. N. MacKenzie, Edited by C. G. Cereti and L. Paul, 2 Vols., Roma, Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente (IsIAO), 1999, 739 pp.

دیوید نیل مکنزی (David Neil MacKenzie) در هشتم آوریل ۱۹۲۶ در لندن به دنیا آمد. پس از گرفتن

مدرک لیسانس در رشته زبان فارسی (۱۹۵۱) و فوق لیسانس در رشته زبانهای ایرانی باستان و میانه (۱۹۵۳)،

از مدت‌ها مطالعات شرقی و افریقایی (School of Oriental and African Studies) دانشگاه لندن، از

و سرانجام در دسامبر ۱۹۵۷ از پایان‌نامه دکتری خویش با عنوان «بررسی گویش‌شناختی کردی شمالی و مرکزی» (*A Dialectological Survey of Northern and Central Kurdish*) دفاع کرد.

مکتری از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ مدرس زبان کردی، از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ استادبار زبانهای ایرانی و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ دانشیار زبانهای ایرانی در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن بود، تا آنکه در سال ۱۹۷۵ به کرسی استادی فقه‌اللغه شرقی در دانشگاه گنورگ-آگوست گوتینگن در آلمان نایل آمد.

مکتری پس از سالها تدریس و پژوهش در زمینه زبانها و گویشهای ایرانی در سال ۱۹۹۴ بازنشسته شد و به میهنش بازگشت. دو سال بعد به عضویت فرهنگستان بریتانیا درآمد و سرانجام در سیزدهم اکتبر ۲۰۰۱ دیده از جهان فرو بست.

آثار مکتری در همه زمینه‌ها، به ویژه در زمینه زبانهای کردی، پشتو، فارسی میانه، سغدی و خوارزمی، آثاری کم‌نظیر و بسیار ارزنده است که اکثراً در قالب مقاله منتشر شده‌اند. از مکتری تنها هشت عنوان کتاب برجای مانده که عبارت‌اند از:

۱. پژوهشهایی درباره گویشهای کردی (*Kurdish Dialect Studies*) (۲ ج، ۱۹۶۲-۱۹۶۱)؛
۲. فهرست دستنوشته‌های پشتو در کتابخانه‌های جزایر بریتانیا (*Catalogue of Pashto Manuscripts in the Libraries of the British Isles*) (با همکاری بلومهارت Blumhardt، ۱۹۶۵)؛
۳. اشعاری از دیوان خوشحال خان ختک (*Poems from the Divan of Khushâl Khân Khattak*) (۱۹۶۵)؛
۴. گویش اورامان (*The Dialect of Awroman*) (۱۹۶۶)؛
۵. سوتره علتها و معلولهای اعمال به زبان سغدی (*The Sutra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian*) (۱۹۷۰)؛
۶. فرهنگ کوچک زبان پهلوی (*A Concise Pahlavi Dictionary*) (۱۹۷۱)؛
۷. متون سغدی بودایی کتابخانه بریتانیا (*The Buddhist Sogdian Texts of the British Library*) (۱۹۷۶)؛
۸. عناصر خوارزمی در قنیه‌المنیه (*The Khwarezmian Element in the Qunyat al-Munya*) (۱۹۹۰).

مجموعه‌ای که در اینجا به معرفی آن خواهیم پرداخت و پژوهشهای گوناگون ایرانی (*Iranica Diversa*) نام گرفته، در واقع مجموعه مهمترین مقاله‌های مکتری در زمینه زبانهای ایرانی است که از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۹۳ در مجله‌ها و مجموعه‌های مختلف، مانند جشن‌نامه‌ها، یادنامه‌ها و مجموع مقالات، منتشر شده است. این مجموعه دو جلدی که به کوشش دو ایران‌شناس جوان، به نامهای کار چرتی ایتالیایی و لودویک پاول آلمانی، فراهم آمده، علاوه بر مقالات مکتری، نقدها و بررسیهای او را شامل می‌شود. جلد نخست این مجموعه شامل ۲۰ مقاله و جلد دوم آن شامل ۲۵ مقاله است. جلد دوم به بخش ایرانی غربی (۱۰ مقاله) و ایرانی شرقی (۱۵ مقاله) تقسیم شده است. اکثر مقاله‌های این مجموعه نسخه اصلی عکسبرداری شده، اما در چند مورد مقاله‌ها را دوباره حروفچینی کرده‌اند. در پایان هر جلد چند صفحه با عنوان افزوده‌ها و اصلاحات آمده است. از فهرست واژه‌های ایرانی و غیرایرانی موجود

مقاله‌ها - که به کوشش چرتی و پاول فراهم آمده و در پایان جلد دوم افزوده شده - می‌توان همچون راهنمایی سودمند برای دستیابی به ساخت و ریشه‌یابی از واژه‌ها بهره گرفت. مقاله‌های جلد نخست عبارت‌اند از:

۱. «پذیرای غیر مستقیم (indirect affectee) در پهلوی». در زبان پهلوی (فارسی میانه)، به دلیل وجود ساخت ارگتیو (ergative)، فعل متعدی در همه زمانهای ماضی برای همه اشخاص یکسان است و تنها در صورتی که جمله دارای مفعول (منطقی) باشد، فعل صرف می‌شود، اما با مفعول (منطقی) مطابقت می‌کند. به عبارت دیگر، جمله ساخت مجهول به خود می‌گیرد، مانند: man tō dīd hē (من تو را دیدم) (در اصل: توسط من تو دیده شدی). مکتزی در این مقاله نشان می‌دهد که در پاره‌ای از موارد فعل ماضی متعدی با مفعول غیر مستقیم نیز مطابقت می‌کند، مانند: ā-šan Ohrmazd pašt-ē abāg bē kard hēnd «آن‌گاه او هرمزد با ایشان عهدی کرد». مشابه این ساخت را در برخی از گویشهای کردی مرکزی (مثلاً کردی سلیمانیه‌ای) نیز می‌توان یافت.

۲. «احکام نجوم (astrology) زردشتی در گذشته». یکی از ویژگیهای بندهشن آمیختگی باورهای سنتی زردشتی با علوم رایج در روزگار تألیف آن است. در این مقاله مکتزی فصلهای V، VA، VB و VI F بندهشن را - که به مباحث نجومی می‌پردازد - بر اساس چاپ انکلساریا ترجمه و شرح کرده است. در پایان نیز سه پیوست با عناوین الف) زیج کیهان؛ ب) منازل دوازده گانه؛ و ج) زندگی و مرگ کیومرث آورده است.

۳. «میش» و «نمودن»: دو هزوارش پهلوی. در این مقاله، مکتزی برای دو هزوارش HLLN و MHWHYtn، با دلایلی قانع کننده، به ترتیب، قرائتهای «میش» mēš و «نمودن» nimūdan را پیشنهاد می‌کند.

۴. «یادداشت‌هایی درباره آوانگاری پهلوی». مکتزی در این مقاله، با انتقاد از شیوه آوانگاری بار تلمه که افرادی چون زالمان، پالیارو، ییلی و نیرگ نیز از آن پیروی کرده‌اند، به کمک شواهد فارسی میانه مانوی، نظام آوانگاری جدیدی را برای فارسی میانه پیشنهاد می‌کند. به اعتقاد او واجهای فارسی میانه را در فاصله سالهای ۲۵۰ تا ۳۵۰ میلادی، می‌توان چنین بازسازی کرد: صامت‌ها: p, b, t, d, c, č, k, g, f, s, z, š, ž, x, ç, h, m, n, w, l, r, y؛ مصوت‌ها: a, ā, i, ī, u, ū, ē, ē, o (و احتمالاً e, o).

۵. «پیشوا، دراز کشیدن؟». مکتزی در این مقاله ارتباط واژه «پیشوا» را با «پا» (پیش + پا) مردود می‌شمارد و با پیشنهاد صورت فارسی میانه pēšōbāy آن را در اصل به معنای «پاینده» (= محافظت کننده) از پیش می‌داند. او جزء -ōbāy را در این واژه ماده مضارع، به معنای «پاییدن» می‌شمارد (از ایرانی باستان -abi-pāya-). در بخش دیگری از همین مقاله، مکتزی واژه‌های پارسی مانوی -nibāy- (ماده مضارع متعدی به معنای «نهادن») و فارسی میانه مانوی nibāst «نهاد» را دارای ساختی مشابه و مشتق از صورت ایرانی باستان -ni-pādāya- (از ریشه √pad) می‌داند. سپس، برای هزوارش ŠKBHWNtn «دراز کشیدن»، «خواییدن»، با توجه به واژه اوستایی -nipaiδya- (ماده مضارع، به معنای «دراز کشیدن»)، قرائت nibastan «دراز کشیدن»، «خواییدن» (مصدر لازم) را پیشنهاد می‌کند.

۶. «یک مجری مراسم زردشتی». پیش از این واژه ltps'k را که در کتیبه کردیر بر کعبه زردشت نیز آمده، غالباً، به معنای «موبد» می‌دانستند، اما مکتزی در این مقاله با شهادت قرائت اب: واژه به صورت radpassāg، با

توجه به -ratu^۱ اوستایی به معنای «زمان»، «گاه» و passāxtan فارسی میانه به معنای «آماده کردن»، «تدارک دیدن»، این واژه را به «مراسم»، «آیین» (به خصوص آیین برگزاری گاهانبار) ترجمه می‌کنند. او سپس radpassāg-sālār را سالار مراسم می‌شمارد و، به کمک متون پهلوی، به شرح وظایف او می‌پردازد.

تذکر این نکته لازم است که ژینیو در ترجمه‌اش از کتیبه‌های کردیر احتمال ارتباط این واژه را با مراسم گاهانبار مردود دانسته است. به اعتقاد او، این واژه را می‌توان بازماندهٔ -ratu-pati-sāka دانست. از آنجا که sāk در فارسی میانه به معنای «باج» یا «خراج» است، می‌توان منظور از این واژه را پولی دانست که برای اجرای یکی از مراسم دینی یا حتی برای کفارهٔ گناهان به «رد» یا فرد روحانی (اوستایی -ratu^۲) پرداخته می‌شد.

۷. «نگاهداری آنچه پیدا شده». بخشی از کتاب هشتم دینکرد دربارهٔ شیوهٔ نگاهداری مال یا جانوری است که شخص پیدا کرده است. واژهٔ کلیدی این بخش pytk است که مکتزی در این مقاله قرائت apēdag «گمشده» (از: -apa-ita-ka^۳) در اصل به معنای «دور رفته»، «جدا شده» از ریشهٔ √ā «رفتن» را برای آن پیشنهاد می‌کند.

اصطلاح دیگری که در این بخش از دینکرد به کار رفته apēdagdār است که منظور از آن شخصی است که مال یا جانوری گمشده را پیدا کرده و مسئولیت نگاهداری از آن را برعهده دارد. در این مقاله، بخش مربوط به این موضوع نیز از دینکرد هشتم آوانویسی و ترجمه شده است.

۸. «تیراندازی شاپور». موضوع این مقاله معرفی لوحی سیمین است که در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود و روایت پارتی کتیبهٔ شاپور اول در حاجی آباد فارس بر آن نقر شده است. به علاوه، در این مقاله حرف نویسی، آوانویسی، ترجمه و شرح هر دو روایت کتیبهٔ حاجی آباد (پارتی و فارسی میانه) و نیز بخشهای باقیماندهٔ کتیبهٔ دو زبان شاپور در تنگ بُراق را - که مضمونی مشابه دارد - می‌توان یافت.

۹ و ۱۰. «شاپورگان مانی». در این دو مقاله ارزشمند، مکتزی همهٔ قطعات بازمانده از کتاب شاپورگان را - که تنها اثر مانی به زبان فارسی میانه است - گردآوری، حرف نویسی و ترجمه کرده و، در پایان مقاله دوم، فهرست جامعی از همهٔ واژه‌های متن را، به ترتیب الفبایی، با ترجمهٔ انگلیسی آورده است. تصاویر هر یک از قطعات بازماندهٔ شاپورگان را نیز می‌توان پس از فهرست واژه‌ها مشاهده کرد.

۱۱. «فریادرسی». واژهٔ «فریاد» در فارسی میانه (به صورت frayād) تنها به معنی «کمک» یا «یاری» بود است. این واژه را سابقاً با fra-dā اوستایی هم‌ریشه می‌دانستند، اما مکتزی در این مقاله آن را بازماندهٔ -fra-yāta/i- و مشتقی از ریشهٔ √yad «رسیدن» می‌داند.

۱۲. این مقاله، در واقع، معرفی و نقد کتاب زیر است:
A. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften* (Acta Iranica 18), Téhéran-Liège, 1978.

۱۳. «چند واژهٔ پهلوی». موضوع این مقاله قرائت چند واژه و عبارت دشوار در متون پهلوی است. این واژه‌ها به همراه قرائتهای پیشنهادی مکتزی عبارت‌اند از: juwān-xwarrah «جوان فر» (نام خاص)؛ سس لو (در یادگار زریران) با تصحیح به سس لو šifragaz «نیر» (در اصل: تیز گزنده) سس لو (در یادگار زریران) احتمالاً در اصل samp(t)sar «طالع بین»، «پیشگو» که تحت تأثیر ریشه‌شناسی عامیانه تغییر شکل یافته است؛ سس لو (در درخت آسوری) pilakxān «فلاخن»

۱۳. (در مینوی خرد) bar ud 'bīz «بر و تخم»، «میوه و دانه»؛ سزگن (در مینوی خرد) dur-hangirīh ud āb-hanjīh (در مینوی خرد) «درودگری و آب کشی».

۱۴. این مقاله در واقع معرفی و نقد کتاب زیر است:

Die Geschichte Zarēr's, Ausführlich kommentiert von D. Monchi-Zadeh, Uppsala, 1981.

۱۵. «HWYTN»: حالت و وجود. موضوع این مقاله هزوارش HWYTN است که در کتیبه‌های فارسی میانه همچون فعل کمکی به کار رفته است. بک (Back) قرائت این هزوارش را nimūdan «نمودن»، «نشان دادن» می‌داند، اما اوتاس (Utas) این هزوارش را صورت دیگری از هزوارش HWH می‌داند که فعل کمکی به معنای «بودن» با تلفظ h- است. سعی مکتزی در این مقاله بر آن است تا نشان دهد که هزوارش HWH را در پارسی باید «ایستادن» و معادل آن، HWYTN، را در فارسی میانه باید «ist-» خوانند. فعل «ایستادن» در پارسی و فارسی میانه فعل کمکی نیز بوده است.

۱۶. «چند نام از نسا». تاکنون از ویرانه‌های شهر نسا، پایتخت قدیم اشکانیان، در نزدیکی عشق‌آباد کنونی در ترکمنستان، حدود سه هزار قطعه سفالینه یا نوشت‌هایی به زبان پارسی یافت شده است. این آثار صدها نام خاص ایرانی را نیز در خود جای داده است. مکتزی، در این مقاله، به بررسی چند نام از این مجموعه می‌پردازد، مانند: Amtan (از ایرانی باستان -ama- «دارای تن نیرومند»). برخی از این نامها قبلاً در الواح ایلامی تخت جمشید نیز شناسایی شده است، مانند: Bagdāt (در ایلامی: Ba-ka-da-da، از ایرانی باستان -Baga-dāta- «خداداد»، «خدا آفریننده»).

۱۷. «کتیبه کردیر». در این مقاله، مکتزی یکی از چهار کتیبه کردیر، موبد بزرگ دوره ساسانی، را حرف نویسی، آوانویسی، ترجمه و شرح کرده است. این کتیبه مربوط به زمان پادشاهی بهرام دوم است و در نقش رستم در کنار نقش برجسته شاپور اول حک شده. از آنجا که مضمون کتیبه‌های کردیر در سرمشهد و نقش رجب هم شبیه این کتیبه است، متن کتیبه نقش رستم با این دو کتیبه مقایسه شده و، در پاره‌ای از موارد، برای تکمیل خلأهای موجود از کتیبه کردیر بر کتیبه زردشت نیز استفاده شده است.

۱۸. «اسامی معنای مرکب در پهلوی». یکی از مهم‌ترین ویژگیهای مبکی کتابهای زردشتی سده سوم هجری کاربرد فراوان ترکیبات اسمی با پسوند اسم معناساز -īh است. این ویژگی - که در کتیبه‌های فارسی میانه و متون فارسی میانه مانوی به ندرت یافت می‌شود - احتمالاً، تحت تأثیر متون زند (ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا به فارسی میانه) بوده، زیرا، در آن متون، مترجم در برابر اسامی مرکب اوستایی ناچار به وضع واژه‌های جدید بوده است. مکتزی در این مقاله اسامی مرکب مختوم به -īh را به چند دسته تقسیم می‌کند و برای هر دسته شواهدی ارائه می‌دهد. برخی از این اسامی عبارت‌اند از: wad-gōhr-īh «بد گوهری»؛ xwēštan-šnās-īh «خویشتن شناسی»؛ sūd-xwāstār-īh «سود خواستاری»، «طلب سود»؛ xwēštan-kem-ranj-dāštār-īh «خویشتن را به رنج کمتر داشتن»؛ uzdēs-paristišn-īh «بت پرستی»؛ marg-īh (= marg) «مرگ».

۱۹. «حرف اضافه پسایند در چه هنگامی حرف اضافه پسایند نیست؟». غالباً، هر واژه‌ای را که پس از

سم می‌آید و ارتباط آن را با دیگر اجزای جمله می‌نمایاند «حرف اضافه پسایند» می‌نامند. مکتزی در این

مقاله با دلایلی نشان می‌دهد که در فارسی میانه تنها واژه‌های rāy «برای» و andar «اندر» (که می‌تواند پیشایند هم باشد)، و نیز جزء دوم o...rōn «به طرف» az...ōrōn «از طرف»، «از...» و az...hammis «به همراه...» را می‌توان حروف اضافه پسایند نامید. واژه‌های دیگری که حروف اضافه پسایند نامیده شده‌اند، چون: abāg «با»؛ abar «بر»؛ pērāmōn «پیرامون»؛ aziš (=az) «از»؛ awiš (=ō) «به»؛ padiš (=pad) «در»، «به» - که فقط در پاره‌ای از موارد بلافاصله پس از اسم می‌آیند - در واقع، جانشین قید (pro-adverb) اند و شاید بتوان آنها را «حروف اضافه دور» (telepositions) نامید. او واژه‌های اخیر را با واژه‌های انگلیسی thereon, therewith و غیره قابل مقایسه می‌داند.

۲۰. «دو قطعه سغدی از هوید گمان». هوید گمان از زیباترین منظومه‌های مانوی به زبان پارتی است. در این مقاله، دو قطعه سغدی یافت شده در خوچو (در ترکستان چین) که، در واقع، ترجمه بخشهایی از هوید گمان را شامل می‌شوند معرفی، حرف‌نویسی، ترجمه و شرح شده است.

در اینجا، برای خودداری از اطاله کلام، تنها به ذکر عناوین مقالات مندرج در جلد دوم اکتفا می‌شود:

بخش نخست: ایرانی غربی

«مناظره‌ای کهن به فارسی یهودی»؛ «واژه‌نامه تفسیر لاهور»؛ «جنس دستوری در کردی»؛ «زبان مادها»؛ «منشأ کردی»؛ «اعتقادنامه‌ای کردی»؛ «شبه کردی آغازین (pseudoprotokurtica)»؛ «ملای جزری و ققی طیران»؛ «باجلانی»؛ «چند غزل گورانی».

بخش دوم: ایرانی شرقی

«واژه‌نامه خوارزمی (۱)»؛ «واژه‌نامه خوارزمی (۲)»؛ «واژه‌نامه خوارزمی (۳)»؛ «واژه‌نامه خوارزمی (۴)»؛ «واژه‌نامه خوارزمی (۵)»؛ «ماده‌های غیر تام (imperfect) در خوارزمی»؛ «خوارزمی و اوستایی»؛ «معرفی و نقد کتاب: M. Samadi, *Das chwarezmische Verbum*, Wiesbaden, 1986»؛ «خوارزمی در کتابهای فقهی»؛ «معرفی و نقد کتاب: R. Schmitt(ed.), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 1989»؛ «واژه‌بست‌ها (clitics) در خوارزمی»؛ «شعر پشتو»؛ «پشتوی معیار»؛ «خیرالبیان»؛ «متلونه».

حسن رضائی باغ بیدی

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

جامعه ساسانی

Iranian Society, A. Tafazzoli, New York: Bibliotheca Persica Press, 2000, 5+71 pp., ISBN 0-933273-48-7.

کتاب جامعه ساسانی نسخه ویراسته سخرنانی زنده‌نام، دکتر احمد تفضلی (۱۳۷۵-۱۳۱۶ش)، استاد زبانهای ایرانی دانشگاه تهران، است که از تاریخ یکم تا پنجم آوریل ۱۹۹۶ به همت دکتر احسان بارشاطر دانشگاه هاروارد برگزار شده است. مرگ نابهنگام استاد تفضلی فرصت پرداخت و انتشار این سخرنانی به وی نداد و این کار را دیوید نیل مکتزی که به تازگی روی در نقاب خاک کشیده است و علیرض شاپور شهبازی، به درخواست مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای دانشگاه هاروارد، انجام داده‌اند.

کتاب با پیشگفتار روی متحده، استاد تاریخ اسلامی هاروارد، در معرفی آن آغاز می‌شود و سپس زندگینامه کوتاهی از نویسنده می‌آید. در پی آن بخشهای سه گانه کتاب: (۱) ارتشیان؛ (۲) دبیران؛ (۳) دهقانان و همچنین کتابنامه‌ای در پایان آمده است.

استاد تفضلی در بخش یکم (ارتشیان)، پس از مقدمه‌ای کوتاه در ریشه واژه جنگجو - در پهلوی artēštār «ارتشتار»، در اوستایی raθaēštar «رئیشتر» - و حقوق، وظایف، نقش و جایگاه آنها در جامعه ساسانی (ص ۴-۱)؛ درباره اصطلاحات پهلوی «سپاه»، «گند» (معرب آن «جند»، «کاروان» (ستون نظامی)، «زاور» در پارتی و «زور» در فارسی (نیروی نظامی)، «لشکر، اسب و مرد» گفتگو می‌کند و معانی و موارد کاربرد آنها را در نوشته‌های باستانی ایران برمی‌شمرد (ص ۷-۴). در پی آن مقامات نظامی آمده است که به همین گونه بحثی است در اصطلاحات نظامی چون «سپاهبد» (و «ایران سپاهبد» و «سپاهبدان سپاهبد»، «ارتشتاران سالار»، «گند سالار»، «دزید»، «ارگید» و جایگاه آنها در جامعه ایران (ص ۱۲-۷). تقسیمات و درجات ارتش و اصطلاحات مربوط به جنگ بحث دقیق و جالب دیگری است از نویسنده در این بخش (ص ۱۷-۱۲).

مؤلف در بخش دوم (دبیران) می‌نویسد که حرقة دبیری، مانند بسیاری از نهادهای اداری ایران ساسانی، از دوره اشکانی به آن دوره رسیده بود و از آن جمله به کاربرد واژه «دبیر» و هزوارش آرامی آن در چندین سند پارتی از «نسا» در سده نخست پیش از میلاد اشاره می‌کند (ص ۱۹-۱۸). در ادامه، پس از بحثی کوتاه در پیدایی طبقه دبیران و تحول آن (ص ۲۰-۱۹)، به اهمیت سیاسی دبیران در این دوره می‌پردازد. وی در این باره، به ویژه به ذکر نام چندین «دبیر» در کتیبه‌های پادشاهان و بزرگان ایران اشاره می‌کند و با ذکر مثالها و نمونه‌های متعدد از منابع کهن، وظایف آنها را در رخدادهای سیاسی ایران شرح می‌دهد. وظایفی همچون گزینش پادشاه جدید، رایزنی پادشاهان با آنها و نقش آنان در رسیدگی به جرایم بلندپایگان و حتی پادشاه (ص ۲۸-۲۰). تقسیمات داخلی دبیران به نویسندگان نامه‌های رسمی، حسابداران، دبیران قضایی، وقایع‌نگاران و نسخه‌نویسان و شرح چکیده‌ای از نوع کارهای ایشان پس از آن آمده است (ص ۳۷-۲۸).

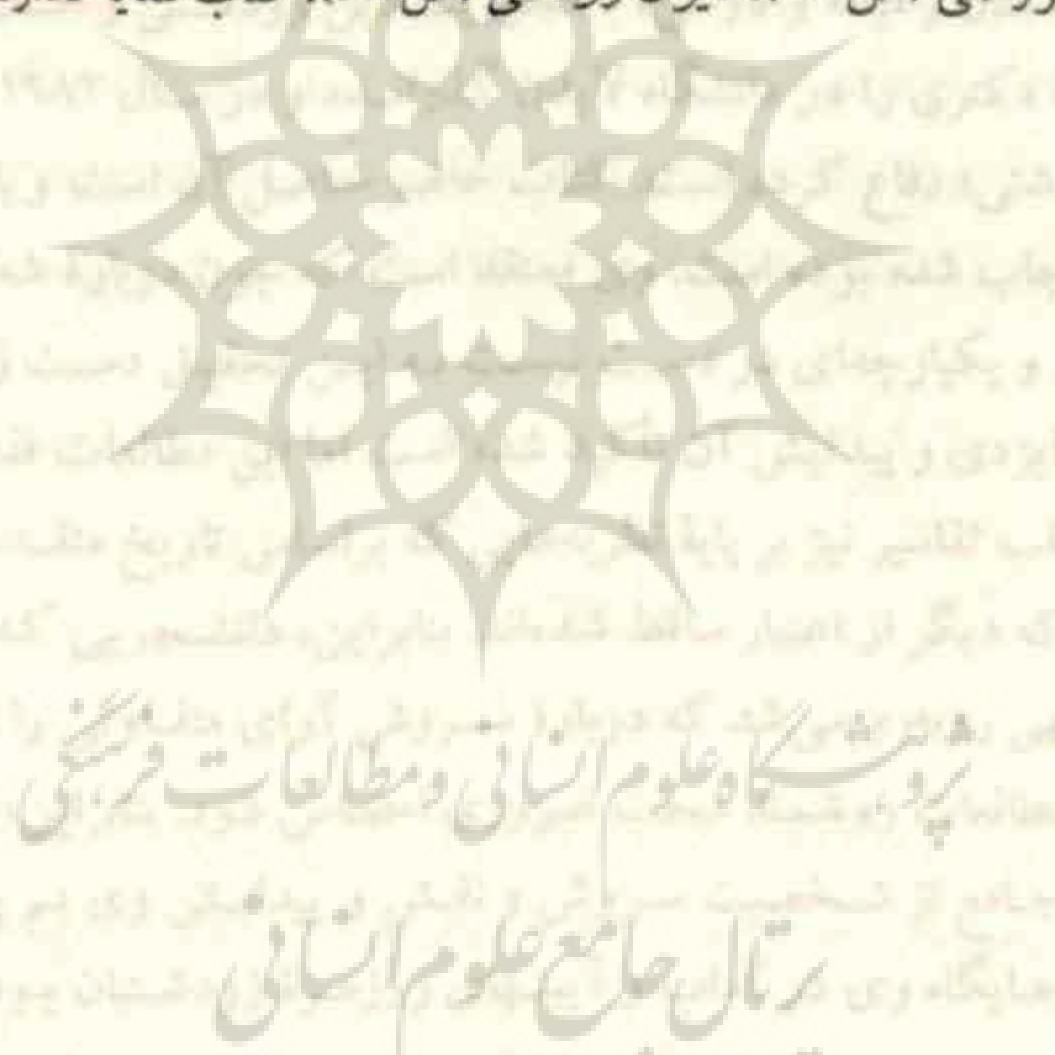
در بخش سوم (دهقانان)، ابتدا ریشه و معانی «دهقان» و جایگاه او در میان طبقات و گروههای اجتماعی ایران ساسانی بررسی شده است (ص ۴۱-۳۸). منابع ایرانی خاستگاه این طبقه را بسیار کهن می‌دانند، ولی پژوهشهای جدید برآمدن و نیرو گرفتن آنان را پیامد اصلاحات خسرو یکم، انوشیروان، دانسته‌اند (ص ۴۱). اهمیت اداری و مالی دهقانان، به ویژه گردآوری مالیات، پس از آن آمده است (ص ۵۳-۴۳). پس از حمله اعراب به ایران، که در واقع با تاخت و تازهای آنان به زمینهای دهقانان آغاز شد، اهمیت سیاسی و اجتماعی دهقانان افزایش یافت. بعد از شکست ارتش ساسانی و برافتادن بزرگان ایرانی، این دهقانان بودند که با بستن پیمان‌نامه‌هایی با اعراب، آنها را از کشتار مردم تحت نظارت خود بازداشتند (ص ۴۴-۴۳). نقش و وظیفه دیگر دهقانان در دوره اسلامی هم، مانند روزگار ساسانی، بجز گردآوری مالیات، کشت زمین، نگهداری از پلها و راهها و پذیرایی از برخی مسافران بوده است (ص ۴۵). با وجود گرفتاری بسیاری از دهقانان مسلمان و زردشتی در کشاکشهای سیاسی و تعصبات نژادی عربها، آنها به تدریج نیرو گرفتند و به ویژه در شرق ایران همردیف حاکمان محلی درآمدند و در اشعار فارسی پیش از سده ۶ ق/ ۱۲ م هم معنی شاهزادگان و مهتران و آزادگان را از آن قرار گرفتند (ص ۴۸-۴۶).

آنان از فرهنگ و تمدن باستانی ایرانی است. صفحات آخر کتاب به کوشش دهقانان در گردآوری و تدوین حماسه ملی ایران شاهنامه اختصاص دارد (ص ۵۹-۵۳).

این کتاب، با تمام اختصار خود، بی گمان جامعترین و دقیقترین پژوهش در زمینه موضوعهای یادشده است. استاد تفضلی در این کتاب، که در واقع چکیده و گزیده‌ای از تحقیقات پیشین وی در این باره است،^۱ نه تنها همه منابع ایرانی از پهلوی و فارسی و عربی را در بحثهای زبان‌شناختی مربوط کاویده، بلکه سیماهای برجسته جامعه ایرانی دوره ساسانی و جایگاه و پایگاه سه طبقه یادشده را بر پایه آخرین پژوهشها و منابع دست اول خارجی نمایانده است.

در ویرایش کتاب ناهمانندیها و افتادگیهایی دیده می‌شود که ظاهراً معلول تعدد ویراستاران و شتاب در کار چاپ بوده است. از این جمله است: تفاوت در آوانویسی «شایسته مرگ» (margarzān و margazān) در دو جا در صفحه ۴۰؛ و نایکدستی در منابع پانوشتها (مثلاً، در پانوشت صفحه ۵۲ عنوان کامل اثر قاضی رشید آمده، ولی منابع دیگر فقط به اختصار ذکر شده‌اند). شماری از منابع پانوشتها در کتابنامه نیامده است، مانند بلدان یاقوت (ص ۵۳)، چهارمقاله نظامی عروضی (ص ۵۵)، دیوان رودکی (ص ۵۵). کتاب نمایه ندارد.

مهرداد قدرت‌دیزجی
دانشگاه ارومیه



رونگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال علم علوم انسانی

1. "Dabir in the Pre-Islamic Period", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VI, California, 1993, pp. 534-37;
 Dehqān", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII, California, 1994, pp. 223-224;
 A List of Terms for Weapons and Armour in Western Middle Iranian", *Silk Road Art and Archaeology* 3, Tokyo, 1993, pp. 187-198.